

مُلک سلیمان و زندان سکندر در یک غزل ناب حافظ*

حافظ در دیوان خود بیست و یک بار از سلیمانِ نبی یاد کرده است؛^۱ در ۱۹ غزل یک بار و در یک غزل دوبار.^۲ استعارهٔ «مُلک سلیمان» در ۵ بیت دیوان آمده است که به شرح زیرند:

- ۱- دهان تنگ شیرینش مگر ملک سلیمان است
 - ۲- از لعل تو گر یابم انگشتری زنه‌ار
 - ۳- بخواه جام صبحی به یاد آصفِ عهد
 - ۴- دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
 - ۵- محتسب داند که حافظ عاشق است
- که نقش خاتم لعلش جهان زیر نگین دارد
صد مُلک سلیمانم در زیر نگین باشد
وزیر ملک سلیمان عمادِ دین محمود
رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
و آصفِ مُلک سلیمان نیز هم
- شادروان مسعود فرزند در جامع نسخ دیوان حافظ در بیت شماره (۲)، بر اساس ضبط نسخه بدلی «مهر سلیمان» را بر «ملک سلیمان» ترجیح داده است، که ظاهراً مورد قبول پژوهشگران دیگری هم قرار گرفته است.^۳

آنچه در این نوشتار مختصر مورد بحث ما می باشد بیت شماره (۴) است:

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
در غالب فرهنگها، و از جمله فرهنگ فارسی معین آمده است که: «... مراد از ملک سلیمان، سرزمین فارس است، به طوری که وارث ملک سلیمان جزو القاب رسمی پادشاهان

* این نوشته مربوط به رساله ای ست تحت عنوان: «زندان سکندر»: یادداشتی دربارهٔ چند غزل حافظ که به زودی منتشر خواهد شد.

فارس بوده است».^۴ در این رابطه به حاشیهٔ صفحهٔ «قیط» دیوان حافظ قزوینی و همچنین «مدوحین سعدی» ص ۷۷ تا ۷۹ هم استناد شده است. از طرف دیگر بر مبنای همین مرجع و مراجع دیگر «زندان سکندر» (اسکندر) استعاره ای ست برای شهر یزد،^۵ و هم اکنون در یزد یکی از امکنهٔ تاریخی را «زندان سکندر» می نامند.^۶ با توجه بدین داده ها، ظاهراً معنای بیت چنین است که حافظ سفری به یزد داشته، از «زندان سکندر» (یزد) دلگیر شده و قصد مراجعت به ملک سلیمان را، که همان زادگاه مورد علاقه اش بوده، و به هنگام دوری از آن گرفتار نوعی «اضطراب جدایی»^۷ می شده، در سر می پرورانده است. پژوهشگرانی هم بیت را به همین گونه معنا کرده اند.^۸ ولی قرائتی در دیوان خواجه وجود دارد که به نظر نگارنده موجب می شود بیت را به طریق دیگری معنا کرد. پیش از ورود بدین بحث شاید بهتر باشد کل غزل را در این جا نقل کنیم، که یکی از غزلهای مشهور و ناب خواجه است. منظور از غزل ناب، غزلی ست که به ادعای خود خواجه تمام ابیاتش بیت الغزل معرفت باشند که در این غزل هست! غزل را با هم مرور می کنیم (غزل شماره ۳۵۹):

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم	راحت جان طلبم وز پی جانان بروم
گرچه دانم که به جایی نبرد راه غریب	من به بوی سر آن زلف پریشان بروم
دلَم از وحشت زندان سکندر بگرفت	رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
چون صبا با تن بیمار و دل بیطاقت	به هواداری آن سرو خرامان بروم
در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت	با دل زخم کش و دیده گریان بروم
نذر کردم گر از این غم به در آیم روزی	تا در میکده شادان و غزلخوان بروم
به هواداری او ذره صفت رقص کنان	تا لب چشمهٔ خورشید درخشان بروم
تازیان را غم احوال گرانباران نیست	پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم

ورچو حافظ ز بیابان نبرم ره بیرون

همره کوكبۀ آصف دوران بروم

راهنمای ما برای تجدید نظر در معنای بیت مورد اشاره مقطع غزل است که در آن از «آصف دوران» یاد شده است. خواجه در دیوان خود بیست بار از استعارهٔ آصف، که تلمیحی ست به «آصف برخیا» وزیر محتشم سلیمان، یاد کرده است و همه جا منظورش وزیر وقت پادشاه ملک سلیمان که همان مملکت فارس باشد بوده است؛ همان گونه که در بیتهای سوم و پنجم ابیات پنجگانهٔ فوق آمده است، که در بیت سوم آصف عهد به «خواجه عمادالدین محمود»، وزیر شاه شیخ ابواسحق اینجو (دوست و حامی حافظ) اطلاق شده و

در بیت پنجم به استناد معنای کل غزل، به نظر نگارنده، مراد خواجه برهان الدین ابونصر ابوالمعالی وزیر امیر مبارزالدین می باشد.^۱ چون در دوره این امیر است که حافظ در پرده سخن می گوید و نسبت به زندگی خود در بیم و هراس است و از روزگار خوش گذشته یاد می کند، و چشم امید به آینده دارد. تمام این مفاهیم در سه بیت این غزل مندرج است:

- یاد باد آن کاو به قصد خون ما عهد را بشکست و پیمان نیز هم
دوستان در پرده می گویم سخن گفته خواهد شد به دستان نیز هم
چون سر آمد دولت شبهای وصل بگذرد ایام هجران نیز هم
به ویژه واژه «محتسب» در مقطع غزل مؤید این حدس می تواند بود، زیرا همان گونه که می دانیم در بیشتر غزلهای خود، خواجه از امیر مبارزالدین با همین استعاره یاد کرده است:

- محتسب داند که حافظ عاشق است و آصف ملک سلیمان نیز هم*
از استعاره «آصف» در مقطع غزل مورد بحث ما، به ظن نزدیک به یقین منظور خواجه تورانشاه وزیر مشهور شاه شجاع است که سالیان دراز (۷۷۰-۷۸۷ ه.ق.)، وزیر این شاه و فرزندش سلطان زین العابدین بوده و با حافظ روابط گرم و بسیار دوستانه ای داشته است. حافظ از تورانشاه در غزلیات خود، هم با نام صریح جلال الدین یا تورانشاه یاد کرده (۸ بار) و هم غیر صریح او را مورد مهر و محبت خود قرار داده و به مدحش پرداخته است (۱۷ بار). استعاره های غیر صریح او در این گونه مدایح عبارتند از: آصف، آصف ثانی، آصف عهد، آصف صاحبقران، آصف دوران، آصف جم اقتدار، آصف جمشید مکان (۱۵ بار)، صاحب دیوان (۲ بار)، و مطلق خواجه در غزلهای متعدد دیگر. برای مثال:

- نه حافظ می کند تنها دعای خواجه تورانشاه ز مدح آصفی خواهد جهان عیدی و نوروزی
که جز نام صریح «تورانشاه» متضمن استعاره های «خواجه» و «آصف» هم هست. و یا:
- گر توفارغی از من ای نگار سنگین دل حال خود بخواهم گفت پیش آصف ثانی
که به احتمال بسیار زیاد منظور از نگار سنگین دل، شاه شجاع است که با حافظ سرگران شده و او را از خود رنجانیده است، و منظور از آصف ثانی خواجه تورانشاه است. و یا:

- دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد
که در این بیت بدون شبهه منظور از حضرت سلیمان «شاه شجاع» و از جناب آصف، خواجه تورانشاه است. و یا در ابیات زیر:

- حافظ که هوس می کند این جام جهان بین گو در نظر آصف جمشید مکان باش
- حافظ اسیر زلف تو شد از خدا بترس وز انتصاف آصف جم اقتدار هم

* بحث مفصلتر در این باره را نگارنده در جای دیگری مطرح کرده است.^۱

- گر به دیوان غزل صدر نشینم چه عجب سالها بندگی صاحب دیوان کردم
و یا اشاره مطلق به «خواجه» در این بیت و سایر ابیات مشابه:

- بس شکر باز گویم در بندگی خواجه گر اوفتد به دستم آن میوه رسیده
که با توجه به سایر ابیات غزل گله ای ست سر بسته از شاه شجاع و این که شاید مشکل
حافظ (آشتی او با شاه) به دست با کفایت تورانشاه حل شود.

برگردیم به مقطع غزل مورد بحث که چون حافظ از بیابان، راه بیرون نمی برد
می خواهد با کوکبه آصف دوران برود. حافظ و آصف دوران در کجا هستند؟ در شیراز یا
در یزد؟ متن کل غزل بیانگر این است که در شیرازند، و هر دو از سلیمان زمان - شاه
شجاع - دلتنگ و ناراحت، و هر دو قصد ترک شیراز را دارند. شواهد تاریخی هم نشان
می دهد که دشمنان تورانشاه از او نزد شاه شجاع سعایت می کنند و او نسبت به آینده خود
بیمناک است.^{۱۱} در غزل دیگری حافظ به تورانشاه که تصمیم دارد مسند وزارت را ترک کند
چنین هشدار می دهد:

- تو دم فقر ندانی زدن، از دست مده مسند خواجهگی و مجلس تورانشاهی
و صریحتر از این در غزل دیگری ست که:

- زمن به حضرت آصف که می برد پیغام که یادگیر دو مصرع زمن به نظم دری
بیا که وضع جهان را چنان که من دیدم گر امتحان بکنی می خوری و غم نخوری
چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی که جام جم نکند سود وقت بی بصری
با ارتباط با سایر ابیات غزل بیت اخیر شاید معنایش این باشد: اکنون که از چشم شاه
افتاده ای (مستعد نظر نیستی!) حتی از دست جام جهان نما هم کاری ساخته نیست.
بنا بر این می خور و غم مخور که «بگذرد این روزگار تلختر از زهر!».

بنابراین خواجه که با توجه به معنای کلی غزل کمال همدردی را با خواجه تورانشاه
دارد، اظهار تمایل می کند که با کوکبه تورانشاه شیراز را ترک نماید و رخت خود به ملکی
دیگر افکند! به کجا؟ احتمالاً به یزد که در آن شاه نصره الدین یحیی بن مظفری بر اریکه
قدرت تکیه زده است و خواهان گرامیداشت آنان است. این جاست که علی رغم آنچه
تاکنون شیراز ملک سلیمان و احیاناً یزد زندان سکندر بوده، مسأله واژگونه می شود و شیراز
در نظر خواجه زندان سکندر و یزد ملک سلیمان می شود، به ویژه که خاک فارس، که روزی
چنان حافظ مسحور آن بوده که در باره اش چنین سروده است:

- نمی دهند اجازت مرا به سیر و سفر نسیم باد مصلاً و آب رکناباد
اکنون در نظر او خاک سفله پرور شده است:

- آب و هوای فارس عجب سفله پرور است کو هم‌رهی که خیمه از این خاک برکنم؟
 خواجه سرخوردگی خود را از شیراز در قالب ابیات زیادی بازگو کرده است، از جمله:
 - سخندانی و خوشخوانی نمی‌ورزند در شیراز بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم
 - ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش
 - نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد بختم از یار شود رختم از این جا ببرد
 - ره نبردیم به مقصود خود اندر شیراز خرم آن روز که حافظ ره بغداد گرفت
 - از گل پارسی ام غنچه عیشی نشکفت جذا دجله بغداد و می ریحانی

این ابیات و ابیات دیگری که با ژرف نگری بیشتر در دیوان خواجه، احیاناً می‌توان یافت، همگی با صراحت از سرخوردگی حافظ از شیراز حکایت دارند و این که روزی علی‌رغم اضطراب جدایش، که در سفرهای کوتاه مدت قبلی خود به یزد و جزیره هرمز بدان مبتلا شده بوده است باید از این شهر دل برکند، که البته این فکر از قوه به فعل نمی‌رسد.

بنابراین غزل مورد نظر و به خصوص مطلع آن: «خرم آن روز کزین منزل ویران بروم»، برای چنین روزی و بدین امید سروده شده بوده است و منظور خواجه از منزل ویران با استناد بدانچه گذشت، بدون شبهه شهری بوده است که از سر خشم و ناراحتی دیگر نسبت بدان هیچ گونه احساس عاطفی نداشته است. مقطع غزل هم پاسخ این بیت است که حافظ برای ترک شیراز به دنبال همسفر و همراه می‌گردد:

- آب و هوای فارس عجب سفله پرور است کو هم‌رهی که خیمه از این خاک برکنم
 حافظ این همراه و همسفر را در کوکبه آصف دوران پیدا کرده است!
 خواجه در تمام دیوانش یک بار بیشتر از شهر یزد یاد نکرده است، آن هم در غزل مشهورش به مطلع زیر:

- ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما آب روی خوبی از چاه زنخندان شما
 که در آن صراحت می‌گوید:
 - ای صبا با ساکنان شهر یزد از ما بگو کای سر حق ناشناسان گوی چوگان شما
 گرچه دوریم از بساط قرب همت دور نیست بنده شاه شما یم و ثناخوان شما
 ای شهنشاه بلند اختر خدا را همتی تا بیوسم همچو اختر خاک ایوان شما

حافظی که بدین گونه از یزد و مردم یزد و شاهنشاه آنان تمجید و تحسین می‌کند و دلش برای دیدن این دیار در قفس سینه چون مرغ ره گم کرده می‌تپد که:

- عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده باز گردد یا برآید چیست فرمان شما
 دلیلی ندارد شهر یزد را «زندان سکندر» بخواند، مگر آن که قبول کنیم خواجه دچار

پریشان گویی شده باشد که این وصله هم بدونی چسبد.

در شأن من به درد کشی ظن بد میر کالوده گشت جامه ولی پاکدامن
و بدین گونه است که می توان با ارتباط دادن مضامین چند غزل با یکدیگر راز نکته مبهمی
را در یک غزل خواجه گشود! این هم یکی دیگر از موارد متعددی است که ما شعر خواجه را
آن گونه که خود ما یلیم می خوانیم و معنا می کنیم، و نه آن گونه که منظور او بوده و سروده
است.

بوستون: ۲۴ فروردین ۱۳۷۸

یادداشتها:

- ۱- حافظ مورد استناد ما در این نوشتار دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر غنی، چاپ تهران، ۱۳۲۰ است، و نسخه ای از آن با این مشخصات: دیوان حافظ شیرازی به تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، با مقدمه اسمعیل خدا بنده، چاپ دهم، انتشارات اقبال، تهران ۱۳۷۱. تمام ابیات نقل شده در این نوشتار براساس همین نسخه است.
- ۲- شماره غزلها از این قرارند: ۲۴، ۳۱، ۵۷، ۸۸، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۱۹ (دوبار)، ۲۷۸، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۵۹، ۳۶۳، ۴۷۳، ۴۸۳، ۴۸۹. نک. به: دیوان غزلیات مولانا شمس الدین محمد خواجه حافظ شیرازی، به کوشش، دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ ۱۳، چاپ مروی، تهران ۱۳۷۲. شماره غزلها همان گونه که در پیشگفتار این کتاب آمده، بی کم و کاست منطبق است با شماره غزلیات دیوان مصحح قزوینی و دکتر غنی. (پیشگفتار، صفحه بیست و سوم).
- ۳- مسعود فرزاد، جامع نسخ دیوان حافظ، از انتشارات دانشگاه پهلوی شیراز، ۱۳۴۷، ص ۱۳۷. همچنین نک. به: دیوان حافظ دکتر خطیب رهبر، ص ۱۶۴، غزل شماره ۱۲۱، پانوش شماره (۵) در مورد معنای بیت مورد نظر.
- ۴- فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، جلد ششم - اعلام، ص ۲۰۱۷.
- ۵- همان منبع، جلد پنجم - اعلام، ص ۶۵۶.
- ۶- «زندان سکندر» گویا به استعاره مراد شهر یزد است و هم اکنون در یزد یکی از امکنه تاریخی را زندان سکندر می نامند. نک. به حافظ خطیب رهبر، ص ۴۸۹.
- ۷- Separation Anxiety.
- ۸- دکتر خطیب رهبر با اشاره به تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر صفا، جلد ۳، بخش دوم، ص ۱۰۷۰، بیت را به همین گونه معنا کرده اند: «... از هول و هراس حبسگاه اسکندر شهر یزد خاطر ملول شد، ساز سفر کنم، و خود را به کشور سلیمان ملک پارس برسانم، در این بیت اشارتی است به سفر حافظ به شهر یزد...» ص ۴۸۹.
- ۹- بیست موردی که حافظ از آصف یاد کرده، سه مورد آصف ثانی است (غزلهای شماره ۴۸، ۳۵۶، ۴۷۳)، یک مورد آصف و تورانشاه است (شماره ۴۵۴)، یک مورد منظور خواجه عمادالدین است (شماره ۲۱۹)، دو مورد منظور خواجه برهان الدین ابونصر است (شماره های ۳۶۳، ۴۶۲) و باقی به احتمال قریب به یقین منظور تورانشاه است (شماره های: ۲۵، ۲۸، ۴۹، ۱۷۱، ۲۵۶، ۲۷۲، ۲۸۶، ۳۱۶، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۲، ۴۵۲، و ۴۶۷).
- ۱۰- «گرفتاریهای حافظ»، به قلم نگارنده، آماده چاپ.
- ۱۱- تورانشاه وزیر شاه شجاع و سلطان زین العابدین مظفری (از حدود ۷۷۰ تا ۷۸۷ ه.ق.) که به سبب آزارهای بیایی اصفهان شاه وزیر، جان سپرد. نک. به: فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، جلد پنجم، اعلام، ص ۴۳۰.